تم تصوير هذا
الكتاب من نسخة
المكتبة القادرية

علم الحديث

من شرح حديث جبرائيل عليه السلام

تأليف / ضياء الدين الشيخ خالد النقشبندي

سنة ١٢٣٣

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا الی الاسلام وجعلنا
من امة سید الانام علیه وعلی آله الصلوة والسلام ما
باید دانست که حضرت حق سبحانه وتعالی منعم علی الاطلاق است
اگر وجود است از جناب قدس او تعالی موهوبست واگر بقاست هم
ازان حضرت عطاست واگر صفات کامله است هم از رحمت
شامله اوست سبحانه وتعالی زندگی ودانایی وتوانایی وبینایی وشنوایی و
گویایی هم ازان حضرت جل شانه مستفاد است وانواع نعم وصنوف کرم
که از حد عد بیرون است هم ازان جناب قدس مفاض ازاله عسر
وشدت او میفرماید تعالی واجابت دعوت ودفع بلا او مینماید سبحانه
رزاق است که از رأفت خود ارزاق عباد را بعلت کفرانشان
منع نکند ستار است که از وفور عفو وتجاوز هتک حرمتشان بارتکاب

2

سیئات نماید حکیم است که در مواخذه وعقوبتشان استعجال نفرماید کریم است که عموم
کرم خویش از دوست ودشمن باز ندارد واجل واعظم این نعم واعز واکرم
اینها دعوت باسلام است وهدایت بدار السلام ودلالت بمتابعت
سید انام علیه وعلی آله الصلوة والسلام که حیات ابدی وتنعمات سر
مدی بدان مربوط است ورضای مولی ولقای او سبحانه بآن منوط بالجمله
انعام واکرام واحسان او تعالی اظهر من الشمس است واجلی من القمر
انعام دیگران باقدار وتمکین اوست تعالی واحسانشان از قبیل
الاستعارة من المستعیر والسوال من الفقیر نادان در رنگ
دانا باین معنی اقرار کرده وغبی مثل زکی باین امر معترف است شعر
گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
و شک نیست که بدیهه عقل حکم بوجوب شکر منعم می نماید وتعظیم وتوقیر
او را لازم میداند پس شکر حضرت حق سبحانه وتعالی که منعم حقیقی است
سبحانه ببدیهه عقل واجب گشت وتعظیم وتکریم او تعالی لازم آمد ولیکن
حضرت حق تعالی در کمال تقدس وتنزه است وعباد در نهایت تدنس
وتلوث از کمال بی مناسبتی چه در یابند که تعظیم وتوقیر او تعالی چیست

شیخ ابو سعید ابو الخیر

و تکریم او سبحانه در کدام است بس که اطلاق بعضی امور را بر آن جناب
اقدس ایشان مستحسن دانند و فی الحقیقة نزد او تعالی مستهجن
باشد تعظیم خیال کنند توهینی بود تکریم تصور نماید تحقیر باشد پس
تا زمانی که تعظیم و تکریم او تعالی از جناب قدس او سبحانه مستفاد نشود
شایان شکر او نباشد پس نه قابل عبادت او بود تعالی چه دری که از
نزد ایشان باشد نزدیک است که هجو بود و مدح قدح گردد و تعظیم و توقیر
و تکریم او تعالی که از آنحضرت مستفاد گشته است نسبت با همین
شریعت حقه است علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة اگر تعظیم
قلبی است در شریعت مبین شده است و اگر ثنای لسانیست هم بیان
مر هر آن اعمال و افعال جوارح را نیز صاحب شریعت به تفصیل بیان
فرموده است پس ادای شکر او تعالی منحصر در اتیان شریعت گشت
قلباً و قالباً و اعتقاداً و عملاً هر قسم تعظیم و عبادت او تعالی که ماورای
شریعت ادا نموده آید بپایان اعتماد نباشد بلکه بسا است که محتمل
اضداد بود و حسنه متوهم فی الحقیقة سیئه باشد پس بلاحظه بیانات
مذکور عمل شریعت بعقل نیز واجب آمد و ادای شکر منعم تعالی اتیان

آن مقدر گشت شریعت دو جزو دارد اعتقادی و عملی اعتقادی از
اصول دین است و عملی از فروع دین و فاقد اعتقاد از اهل نجات نیست
و خلاصی از عذاب آخرت در حق او متصور نه و فاقد عمل احتمال نجات
دارد که امر مفوض بمشیت اوست سبحانه و تعالی اگر خواهد عفو فرماید و اگر
خواهد بقدر ذنب عذاب کند خلود در نار مخصوص بفاقد اعتقاد است
و مقصور بر منکر ضروریات دین فاقد عمل اگرچه معذب شود اما خلود
در حق او مفقود است تا اینجا کلام حضرت قطب الطرائق غوث
الخلائق امام ربانی مجدد الف ثانی است قدس سره که بالتسمیه و تحمید
بعینه عبارت ایشان ایراد کرده شد تیمناً و تبرکاً شاید ببرکات
این کلمات مبارکه واهب بلا منت این رساله را ازین مسکین
بی بضاعت قبول و بهانه آمرزش او فرماید که بهشت را به بها نمیدهند بهانه میدهند
و بهمین امید و تمنا این رساله را بصورت شرح حدیث حضرت
سرور کائنات علیه و علی آله و صحبه افضل الصلوة والتسلیمات ادا
نموده بو که شمه از برکات تامه عامه این اعتقادنامه شود و بدان سبب
عقاید مسلمانان را اصلاح و آیین جرم معترف را فلاح بهم رسد استدعا
از حضرت کریم بی نیاز بنده نواز اینکه با وجود قلت اخلاص و عدم

صفات نیست این عمل و سایر اعمال را ازین مقصر خط کار بپذیرد
داور ابهقوات نفس خبیس و تلبیس ابلیس بگردد که اعمال ما گرفتاران
را جز در دار الاحسان بی نیازی او مقتدای قزر نا سره کردار ما نا سزایان
را جز در حضرت فضل او عیاری نیست انه هو ارحم الراحمین
واکرم الاکرمین بدانکه اجماع فرقه ناجیه اهل سنت شکر الله مساعیهم
الجمیله منعقد است بانکه بر هر مکلف مسلم استدلال بر وجود ذات
اقدس واجب و صفات ثبوتیه و سلبیه او تعالی واجب است و بعضی
گویند اول واجبات است پس بتائید الهی و امداد حضرت رسالت
پناهی علیه و علی آله و اصحابه الصلاة والسلام المصونان عن التناهی
میگوید پیش از شروع در مقصود در مانده ورطه نایافت و مهجوری
و دست بسته سلسله خود بینی و مغروری نیازمند بارگاه الهی
خالد کردی شهرزوری بی تکلف عبارت آرای و خالی از تصنع
فصاحت نمای عالم که تمام ما سوی الله است ممکن و حادث اعنی
بعد از عدم بوجود آمده است بدلیل قول رسول الله صلی الله علیه و علی
آله و صحبه و سلم کان الله و لم یکن معه شیء و بدلیل تغیر او چه قدیم
گز متغیر نشود مانند ذات و صفات حق تعالی و حدوث دلیل امکان

است

٦

است چه عدم واجب ممتنع است پس اگر موجود منحصر در ممکن
میبود میبایست که هیچ چیز موجود نباشد چه ممکن در وجود خود مستقل
نیست چه جای ایجاد دیگری و شک نیست که عالم موجود است پس
بیقین ثابت شد که صانعی او را از عدم بوجود آورده است که ورای
دائره امکان و حدوث است و آن نیست غیر از واجب الوجود قدیم
و معنی واجب الوجود آنست که وجود شی از ذات خود بود
نه از غیر و الا بغیر محتاج میبود و ممکن و این خلاف مفروض است
و از این جهت او را اقتضای کونیه یعنی خود آنیده و بخودی خود
موجود شونده و آن صانع میباید که حی و علیم و قادر و مرید و سمیع
و بصیر و متکلم باشد چه مرده و نادان و ناتوان و مضطر و کر و کور
و گنگ ناقص و معیوب است ضد را نشاید و آفریدن و نگهداری
اینچنین عالمی عجیب و غریب بدین محکمی و زیبایی از چنین شخص
صورت نبندد و نیز این صفات در مخلوقات او پیدا است اگر
در وی نبودی از کجا پیدا شدی با وجود که این مزیت مخلوق بر خالق
و ترجیح ممکن بر واجب میکشد و این ظاهر الفساد است و همچنین

میگوییم که آن صانع بهرچه کمال است متصف و از هرچه نقص است منزه

والا ناقص میبود و ناقص خدیرا نشاید و قطع النظر از دلیل عقلی

اینها همه بنصوص قاطعه منصوص شده و بانص مخبر صادق هیچ مجال

تردد نیست تبارک و تعالی و تقدس من لا یزال و لا یزال متصفا

بکل کمال و منزها عن شائبة کل نقص و اختلال فی الذات

والصفات والاسماء والافعال والشئون شروع میکنیم در مرام و شرح

کلام سید الانام علیه و علی آله الصلاة والسلام بتائید قیوم لاینام

عن عمر بن الخطاب مرویست از امام همام فاروق اعظم

خلیفه دوم اعدل اصحاب عمر فرزند خطاب رضی الله تعالی عنه قال

گفت عمر رضی الله تعالی عنه بینما در آن اثنا که بنحن ما معشر اصحاب

پیغمبر بودیم صلی الله علیه وسلم عند رسول الله در خدمت پیغمبر مرسل

خدای جل شانه ذات یوم در ساعتی که خداوند روز بود یعنی

از بس که روز شکر فزا و درا روز عیدوان گفت مانند دگر روزها بلکه چون

که بسبب بغایت صفا و روشنی یاد عائه روز دگر را از دی میتوان گفت

ترا شید خداوند روز میبالیست گفت و آنروز همه بزرگ از برکت

حضور

حضور حضرت رسالت مآب بود و جمعیت اصحاب و وحی

منتظر ایزد وهاب و نزول روح الامین برای سوال و جواب

اذ طلع در آن زمان ناگاه نمودار شد علینا بر ما یا نزدیک شد بما

رجل مردی شدید بیاض الثیاب سخت سفید لباس بود

شدید سواد الشعر سخت سیاه موی لا یری علیه دیده نمیشد بر اندام

او اثر السفر نشانه مسافرة مانند ماندگی و عرق و گرد و غبار که بر

اندام و لباس مسافران میشوند ولا یعرفه منا احد و نمیشناخت

اورا از ما هیچکس یعنی بسبب نبودن نشانهای سفر در و میبایست

از ساکنان مدینه منوره باشد و ما یاران حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشنا

سیمش و مع هذا اورا نمیشناختیم پس پیش آمد آن مرد حتی جلس

الی النبی تا اینکه نشست با پیغمبر صلی الله علیه وسلم اگر الی بمعنی باشد

یا نزدیک پیغمبر اگر بمعنی عند بود فاسند رکبتیه پس چسبانید

آن مرد سفید پوش سیاه موی غریب هر دو زانوی خود را الی رکبتیه

بهر دو زانوی آن سرور صلی الله علیه وسلم یعنی با آن حضرت بسیار

نزدیک و روبرو بنشست تا حاضران بدانند که رشک کرد در وقت

استفاده باید نزدیک استاد خود بنشیند اگرچه سخت عظیم الشان
بود و برابر او بنشیند نه در پهلوی یا پس پشت چه استفادهٔ علم برای
خداست و حقوق الهی بر بنده از حق تادب استاد مقدم است هر
چندان استاد در نهایت بزرگ بود پس بسبب شرم و تادب ازو
آن حقوق را ناتمام کردن از قلت دیانت است و وضع
یدیه و نهاد هر دو دست خود را علی فخذیه بر هر دو ران آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یا بر هر دو ران خود چنانکه منقولست از امام نووی
رحمه الله تعالی و گفت آن مرد سفید پوش که فی الواقع حضرت جبرئیل
امین بود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و علی سایر الانبیاء والملائکة الکرام
وعلی جمیع الاصحاب والائمة الاعلام یا محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم باسم
صریح ندا کردن جبرئیل را اگرچه ظاهرا قلت ادب بود و مخالف
نص آیهٔ کریمه لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا
یکی از آن جهت اخفای حال است که حاضران ندانند حضرت جبرئیل
است بلکه او را از اعراب بادیه بدانند که مطلق از آداب محاوره
و مجالسه خبر ندارد و بعضی از حرکات سابقه را هم بدین وجه حمل

میتوان کرد و بقیهٔ وجوه را در مبسوطات باید جست و بالجمله گفت ای
محمد اخبرنی عن الاسلام خبر ده و آگاه کن مرا از اسلام که چیست
باید دانست که اسلام در لغت گردن نهادن فرمان بردار گشتن و
در شریعت گردن نهادن است مر اعمال ظاهره را و نفس اعمال را
نیز گویند پس اگر مقید شوند بوجه مشروع چنانکه از بیان سرور عالم
متبادر است موقوف بر ادای آنها و الا فلا و درینصورت شهادت
بمعنی قول است و شریعت غرای محمدیه را علی شارعها الصلوة و
التحیة نیز اسلام گویند و منه ان الدین عند الله الاسلام و از افهام
که معنی اول مشتمل بر مناسبهٔ معهوده میان لغوی و اصطلاحی بود
که عموم و خصوص مطلق است و مفید معنی ثانی و محصور سرور کاینات
علیه و علی آله الصلوات والتحیات در جواب بیان ایمان معنی اسلام فرمود
فقال الاسلام پس گفت صلی الله علیه وسلم حقیقت اسلام
مرکب از پنج رکن است رکن اول ان تشهد اینست که بدل
بدانی بیقین و بزبان اقرار کنی باختیار در حالت عقل و بلوغ با وجود
قدرت بر سخن ان لا اله الا الله اینکه نیست هیچ کس سزای

پرستش باشد مگر ذات واجب الوجود بیچون که متصف است بهر کمال
و منزه است از هر نقصان و مدلول اسم اقدس الله است و اینکه اسم عین
مسمی است یا نه و لفظ الله مسکوت عنه است یا متکلم فیه سریانیست یا
عربی مرتجل یا منقول اصلش چیست و منه سبش کدام و خصوصیت
چند در جای خود مبسوط است بیانش لائق این مختصر نیست و دوم
بدل بدانی و بزبان بگوی چنانکه گذشت با ترتیب و موالات شهادتین
أن محمدا بدرستی آن آدمی مشخص عربی قرشی هاشمی زیبا روی کشیده
ابروی سیه چشم گشاده پیشانی گندم گون میانه بالا که زیباترین اولاد
آدم و جسم شریفش بی سایه بوده است و نام نامیش با ابای کرام محمد
بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد المناف و اسم والده
کریمه اش آمنه بنت وهب زهریه است و مولد و مبعثش مکه معظمه
و مهاجر و مدفنش مدینه منوره است رسول الله پیغمبر فرستاده خداست
برای رهنمای و تبلیغ احکام بر تمام جن و انس باتفاق و بسائر آفرینش
باختلاف و تفصیل معنای رسول و بعضی وجوه و امتیاز آن سرور از سائر پیغمبران
صلوات الله علیه و علیهم و سلامه انشاء الله تعالی در اصل چهارم ایمان خواهد آمد

د

و رکن دوم از ارکان پنجگانه اسلام اینست که تقیم الصلوة
برپاستی و درستی و کوشش و مداومت با قائمی شرائط و ارکان بجای
آری نمازهای پنجگانه را صلوة در لغت دعاست مر مؤمنان را و استغفار است
مر فرشتگان را و رحمت است مر خدا در حقان را و در شریعت افعال و ارکان
مخصوصه اند که آغازشان تکبیر تحریمه و انجامشان سلام بازدادن
است و رکن سیم اینست که تؤتی الزکوة بدهی و بمستحقان برسانی
بهمت زکوة را در لغت پاک نمودن و نما کردن و بصلاح آوردن و بلند
شدن است و در شریعت مالیست که از نصاب مال یا از فدیه بدن
برون کرده میشود و باهل استحقاق میرسد و دادن آن مال را نیز در شرع
زکوة میگویند و زکوة در هشت گونه مال واجب است زر و سیم و شتر
و گاو و گوسفند و دانه و خرما و انگور و هشت گونه مستحق میرسد که در آیه
کریمه انما الصدقات الی مذکور شد و رکن چهارم اینست که صوم رمضان
روزه داری با شرائط او ماه رمضان را صوم در لغت نگهداشتن است
چیزی را از چیزی و در شریعت نگهداشتن است نفس را
از مفطرات روزه به تفصیلی که در فروع مذکور است و رکن پنجم اینست

که حج البیت قصد کنی خانهٔ خدارا که کعبهٔ معظمه است نسبت
حج و عمره در همه عمر یکبار و بعضی گفته اند در میان هر پنج سالی یکبار
ان استطعت الیه سبیلا اگر توانا و داشته باشی بسوی کعبه راه رفتن
یا رسیدن را یعنی در رفتن و آمدن زاد و راحله و اسپ را و نفقهٔ
عیال داشته باشی چنانکه در فقه قال گفت ان مرد سفید پوش
غریب مر رسول خدارا صلی الله علیه وسلم صدقت راست گفتی جواب
سوال را مطابق واقع فرمودی گفت حضرت فاروق رضی الله عنه
که راوی حدیث است فعجبنا له پس ما زمره اصحاب کرام در شگفت
افتادیم از ان غریب اگر لام له بمعنی منه باشد یا بسبب ان مرد اگر برای
تعلیل بود زیراکه سوال کردن او مشعر بجهل و تصدیق نمودنش مخبر
از علم بود و اهل ان قرن خیر القرون از جدل و امتحان مامون و مصون
بوده اند یا سبب شگفت این بود که دران زمان کسی بغیر از حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم اینها را نمیدانست و از کلام ان مرد فهم میشد که
میداند با وجود اکه هرگز او را در صحبت آنسرور ندیده بودند اما
بعد ازان که دانستند که آن مرد حضرت جبرئیل است صلوات الله

والسلام

4

و سلامه علیه این تعجب نماند و جملهٔ یسئله و یصدقه استینافی ببیانی و بیان
وجه تعجب است گویا کسی میگوید چرا ازان شخص متعجب شدید راوی میفرماید
زیراکه از جناب رسالت مآب معنی اسلام می پرسید و بعد از جواب
با صواب او را تصدیق میکرد و این موجب تعجب است چنانکه گفته
شد باید دانست که بهترین این ارکان خمسه کلمهٔ شهادت است پس
نماز پس روزه پس حج پس زکوة اما فضیلت رکن اول بی نزاع و ترتیب
فضل اربعه باقیه بقول مختار است و اول انها در وجوب هم کلمهٔ شهادت
است پس نماز پس روزه پس زکوة پس حج چه کلمهٔ شهادت در اول بعثت
فرض شده پیش از هجرت فرض شده است و روزه در شعبان سال
دویم از هجرت و زکوة بقول اصح در رمضان سال مذکور دوازده روز پیش
از عید و حج در سال ششم از هجرت ازین معلوم شد که حج پس ترتیب
این ارکان نیست در وجوب و زکوة بعد ترین همه است در شرف پس ترتیب ارکان
خمسه در حدیث شریف در اکثر بملاحظه تقدم ذاتی و شرفیست و در بعضی
بمقتضای وقت یا رعایت حال حاضران یا اقتضای کلام زمانیست جل
جلاله پوشیده نماند که هر کسی ازین ارکان خمسه را انکار نمود کافر است

است و نماز فرض شد در سال دوازدهم از بعثت بیک سال و پنج ماه

باتفاق و همچنین حلال داشتن حرام اتفاقی و حرام شمردن حلال اتفاقی
و انکار هر چه بضرورة معلوم بود که از دین است نیز کفر است یعنی که شهرتش بحدی
رسیده باشد عوام همه بدانندش و الا انکارش فسق است نه کفر قال گفت
حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بعد از این سوال و جواب فاخبرنی
پس خبر ده مرا یا رسول الله عن الایمان از ایمان باید دانست که ایمان در
لغت راست گو داشتن است کسی و در شریعت راست گو داشتن
است رسول خدا را صلی الله علیه و سلم در هر چه بیاورده است از طرف خدای عز
و جل با جمال در مجملات و به تفصیل در مفصلات چنانکه به تفصیل خواهی
شنید ان شاء الله المهیمن العزیز و تلفظ بکلمه شهادت با وجود قدرت
و باسایر شرائط گذشته شرط ایمان است چنانکه گرویدن بمعنی شرط اسلام
حقیقی است و بیش از این هم ایمای باین معنی شده است و آنکه نسبت
در میان ایمان و اسلام تساوی است یا ترادف یا تباین یا عموم و خصوص
مطلق یا من وجه بعد از تسلیم تغایر لغوی و ایمان بسیط است یا مرکب ثنایی
یا ثلاثی و نزد کسی که داخل او نیز یا همین اعمال یا واجبات و بس آنچه داخل
است جزء حقیقی است یا عرفی و استثناء در وی جایز است یا نه و قابل زیادت

ونقصان

9

و نقصان است یا نیست و مخلوق است یا نه و اختیاری است یا
اضطراری و در این صورت وجه تکلیف چیست در این رساله بیانش
ضرور نیست اما همین قدر باید دانست که باتفاق اشاعره و
معتزله تکلیف بممتنع ذاتی و بلایطاق عملا و اضطراری واقع است اما
بلایطاق عادی در مذهب معتزله ممتنع است و در مذهب اشاعره
جایز و غیر واقع پس بنده حسب الظاهر بایمان بلکه بهیچ طاعتی
زیاده از قدر طاعت مکلف نیست لهذا در حالت جنون
و غفلت و موت و خواب و مانند اینها مسلمان بر مسلمانی خود
باقیست اگر چه در این احوال تصدیق ندارد چه تصدیق بی شعور
محال است و چونکه معنی لفظ ایمان که تصدیق و باور کردن است بر
هیچکس از عوام عرب پوشیده نبوده است چه جای اصحاب کرام
رضی الله تعالی عنهم اجمعین و حال آنکه غرض جبرئیل علی نبینا و علیه الصلاة
و السلام تعلیم ایشان بوده است بنابرین مقصودش استخبار
نیست از معنی لفظ ایمان بلکه مدعا اینست ایمان که بمعنی تصدیق
است و در شریعت لوازم محمد تصدیق است بچند چیز لاجرم مرور

باری عام در تجلی تام لیکن دیدنی که بدو ایمان آوریم و از کیفیتش دم نزنیم
بلکه کیف و جهت و مقابله را بوجه ابلغ ازو نفی میباید نمود زیرا ذات اقدسش
نه جسم است و نه جوهر و نه عرض و نه محصور و نه مرکب و نه جزء و نه کل نه معدود
و نه محدود و نه در مکان و نه در زمان و نه در جهت نه در پس و نه در پیش
نه در راست و نه در چپ و نه در بالا و در پایین و هر نقیصه که ایهام یکی از
اینها میکند از منشا بها منزه است بدو ایمان می آریم و از حقیقتش خاموش
میشویم یا او را تاویل میکنیم باجمال یا بتفصیل و هیچکس در دنیا بچشم سر او را
ندیده است و حضرت سرور کاینات او را که دیده است در دنیا نبوده است
پس هر که دعوی دیدن ذات اقدسش کند در دنیا زندیق است و اولیا را
شهود است نه دیدن و کلامهای اولیا قدس الله اسرارهم که دلالت
بر رؤیت دارند همه محمول است یا بر سکر حال که شهود را رؤیت
دانسته اند یا مؤول سؤال کسی ادعای امر جایز کند چگونه توان گفت
جواب معنای مشهور جواز امری اینست که شدن و ناشدنش روا بود
اما معنی جواز رؤیت باری در مذهب اشعری اینست که متعلق قدرت
باری تعالی توانند شد یعنی خدا میتواند که در انسان در این عالم قوت بینایی

چرا زندیق و ملحد بود و اگر مدعیش کافر شود آن امر را جائز صح

خلق کند که بدون محاذات و قرب و سایر شرائط او را ببیند چنانکه
مرد کور از چین پشه اندلس جایز است که ببیند و این جواز راجع
به کمال قدرت الهیست و نیز نصوص و اجماع بر عدم وقوع رؤیت
است در دنیا پس مدعیش ضال و ملحد بود و این ظاهر است و نیز این
جواز مشروط است بانکه گردی از چون بذیل کبریای مرسله تعالی نشیند و
شک نیست که هر چه در این نشأه حاصل شود سراسر چون است و از بیچون
بی نصیب پس هر که دعوی روایت کند بالیوم اعتبار گویا ادعای امر نا جایز
کرده است فافهم بر سر سخن رویم شب و روز و سال و ماه برو نگذرد تعالی
شانه و حال و مستقبل و ماضی در حضرتش نبود محل حوادث نیست
در هیچ چیز حلول ندارد و با هیچ چیز متحد نشود و هیچ ضد و ند و مثل و شبه و
نظیر و ظهیر و مادر و پدر و زن و فرزند ندارد و در هر جا با همه کس حاضر و با همه
اشیا محیط و بهمه کس از رگ جان نزدیکتر است اما نه معیت و احاطه و
قرب که بعلم و عقل اهل دانش یا بکشف و شهود ارباب بینش راست
راست آید در ذات و صفات و فعل واحد است تغیر و تبدل را بهیچ کدام
از اینها راه نیست اسماء مقدسه اش توقیفی و غیر محصور اند اگر چه هزار و

یک مشهور و نبود نه مأثور نه و هفت و با هشت صفت ذات ازلی
زاید بر ذات است دارد که همه چون ذات اقدسش پاینده و هیچکدام
بصفتی از صفات ممکنات نمانند و بقیاس عقل مدرک نخواهند شد
اما حق سبحانه نمونه از آنها در ذات آدمی خلق فرموده اند بدان سبب
آدمی معرفتی بصفات مقدسش حاصل میشود اما نه بکنه و با هست
همه با ذات اقدسش نه عینند و نه غیری که امکان جدای و داشته باشند از ازل
تا ابد با او بوده و هستند و خواهند بود و آن صفات حیات است
و علم و اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام و بعضی تکوین و بعضی بقا را
گفته اند اما مشیت در مذهب اشاعره عین ارادت است
و معنی آن بفارسی زندگیست و دانای و خواهش و توانای و شنوای
و بینای و گویای و آفریدن و پاینده و تبرکاً نظم حضرت مخدوم
نور الدین مولانا عبد الرحمن جامی قدسنا الله بسره السامی را در
تقسیم صفات آوردن مناسب نمود اشارت بحیات همی
از صفاتش یکی حیات آمد، که امام همه صفات آمد، نه حیاتش
بنفس و روح و تن است، بلکه او زنده بخود نه بتن است، او بخود

او بخود زنده است پاینده، زندگانی دیگر باو زنده، اشارت بعلم
هست بعد از حیات علم و شعور، علمی از سبق جهل و فکرت دور، متعلق
بجمله کلیات، متجاوز از آن بجزئیات، ذره نیست در زمین و مکان که
نه علمش محیط بود بآن، علم او بیک دم بیابان ها عدد برگها ببستانها،
همه نزدیک او بود ظاهر، همه در علم او بود حاضر، اشارت باراده
از چه آن بود ارادت حق است، خواست لایزل بی کم و کاست،
فعلهای که در همه اشیا، نو بنو در جهان شود پیدا، گر ز ایراده بود
چه فعل بشر، ور طبیعی بود چه میل حجر، منبعث جمله از مشیت او،
مبتنی بر کمال قدرت او است، تخلف ارادتش جاری، نگسلد
مشیتش تاری، ور همه خلق جهانیان خواهند، یکسر موی از جهان
کاهند، گر نباشد چنان ارادت او، نتوانند کاستن سر یک مو، ور همه
در مقام آن آیند، که بر آن ذره بیفزایند، نه بدان ارادت او بود،
نتوانند ذره افزود، اشارت بقدرت بعد از آن قدرت بود کامل،
هر مرادت را همه شامل، در همه کار در همه حالت، کارگر بی توسط آلت،
اثر آن بهر عدم که رسید، رخت با خط وجود کشید، اشارت بسمع و بصر

هر یک از دو صفت سمع و صفت بصر، است جز علم معنی دیگر، نسبت
از گوش سر شنیدن او، نیست موقوف دیده دیدن او، بشنود
خواه دور یا نزدیک، بیند از درش راست یا تاریک، حال هر
ممکن بکتم عدم، بیند و داند او نه بیش نه کم، از سوال طلب هر آنکه
رود، بر زبانها یکان یکان شنود، اشارت بکلام آخرین و صفت کان
کلام بود، نه بحلق زبان کام بود، بر کلامش سکوت سابق نه، تهمت
خامشیش لایق نه، حق تعالی جو بعبارت حرف، با عدم گفت
نکتهای شگرف، عدم آمد ز ذوق آن سخنان، به فضای
وجود رقص کنان، و هر یکی ازین صفات بالذات بسیط و یکتا اند
باعتبار تعلق بسیارند و بکثرت تعلقات از وحدت و بساطت
نمی افتد چنانکه ذات اقدسش با وجود ایجاد و نگهبانی این همه افرید
از وحدت صرف نمی افتد مخلوقاتش اندکیست از مقدورش همه
عالم باو محتاج و او بی نیاز مطلق است و هو الاحد الصمد الذی لم یلد
و لم یولد و لم یکن له کفوا احد قاضی الحاجات مولی العطیات مجیب
الدعوات مقیل العثرات تقدست اسماء و تعالت کبریاء و ملائکته

و ملائکته

و ملائکته اصل دوم از اصول شش‌گانه ایمان اینست که بگروی بفرشتگان
خدای تعالی شانه که جسمهای لطیفه نورانیه منزه‌اند از آلودگی توانایند
بر نمودن خود بشکلهای گوناگون نه ارواح اکابر اولاد آدم‌اند از ابدان ایشان
جدا شده‌اند چنانکه جمع نصاری گویند و نه جواهر مجرده مخالف بالذات‌اند
مر نفوس ناطقه بشریه را چنانکه بزعم فلاسفه است و تاء ملائکه برای
تأنیث جمع است و جمع تا هم مستعمل است و ماخوذ از ملک است
بمعنی شدت جمع ملک بوزن فلس بغیر تا از الک بمعنی رسالت جمع
ملائک بوزن مفعل بتقدیم عین بر فا قیاس یا از الک است بمعنی پیغام
رسانیدن جمع ملاک بزیادت میم بوزن مفعل بر قیاس یا از ملک است
بمعنی شدت و قوت جمع ملائک بوزن فعائل بزیادت همزه چون شمائل
بر قیاس و میتواند بود که جمع ملک باشد مخفف یکی ازینها بقیاس و ملائکه را
بر کتب تقدیم چرا ایشان واسطه انزال کتب اند بر رسل اسم بدین جهت
تقدیم فرمود و سبب تقدیم هر دو بر رسل تقدم ذاتی اسم میتواند بود وجه
معشر ملائکه از هر دو روح در ایجاد مقدم‌اند و سبقت کتب خفایی
ندارد و قطع نظر ازینها پیروی کلام مجید اهم مقتضی این ترتیب است
و ایمان بملائکه اینست که بدانی ایشان بندگان خدایند نه انبازان و دختران وی
چنانکه کفار میگویند تعالی الله عما یقول الظالمون و المشرکون علوا
کبیرا و همه فرستادگان خدایند و فرمانبرداران وی تعالی از گناه و خطا

نا فرمانی و ماده گی و نری و زنا شوهری منزه و بریند لیکن از حضرت عبد الله بن
عباس رضی الله عنهما مرویست که زمرهٔ از ملائکه هستند توالد دارند آن
را جن میگویند و ابلیس از انها است و نقل هاروت و ماروت و ابلیس و ز
آنکه معتقد در شد از کریمهٔ اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و
نحن نسبح بحمدک و نقدس لک هیچ ناقص عصمتشان نمیشود
چنانکه در مفصلات مبسوط است بر سر اصل سخن رویم از تمام آفرینش بیشتر
اند از بس بسیاری غیر از علام حقیقی هیچکس از عددشان آگاه نیست در
تمامی آسمانها جای قدمی نیست که نه در و فرشتهٔ در رکوع یا در سجود نباشد و در
تمامی موجودات از آسمان و زمین و کستاره و نباتات و جمادات و حیوانات
و قطرهای باران و شاخ و برگ درختان موجودی نیست که نه فرشته بر او موکل
و بموجب فرمان پروردگار عالمیان در و مدبر و متصرف است و اسکانند در میان
خدای و مخلوق او تعالی بعضی بر بعضی از فرشتگان و بعضی بر بعضی از آدمیان
به پیغمبری مبعوث میشوند بعضی همیشه در رکوع و برخی دائم در سجود و زمره
در استغراق شهود و جمال اقدس جل جلاله از عالم و آدم بیخبرند و هر یکی مقامی دارند از
آنجا یارای ترقی و تنزل ندارند و دو و سه و چهار چهار و زیاتر پر دارند فرقهٔ خازنان

بهشتند

سلاکشان

١٤

بهشتند و مهترشان رضوان است علیه و زمرهٔ خزنهٔ دوزخند سرکرده شان
مالک است علیه السلام و زبنیهٔ جهنم که تعذیب اهل دوزخ با ایشان خازنان
اند نوزده تن یا نوزده صنفند و کرام الکاتبین که حفظه هم گفته میشوند
چهار شخصند دو در روز و دو در شب یکی بر جانب راست و امیر نو
یسنده نیکی است و دیگری بر طرف چپ و ماموره کاتب شر است و موکل
عذاب و سوال قبر منکر و نکیر اند در مسلمان و کافر و بعضی مسائل مسلمانان
مبشر و بشیر و بعضی بر بعضی شرف دارند و افضل همه خواص ملائکه اند که
چهار شخص و چهار صنفند اشخاص اربعه حضرت جبرئیل است علیه الصلوة والسلام
که صاحب پیغام و وحی است و حضرت اسرافیل علیه الصلوة والسلام که موکل
نفخ صور است که دو بار در روی دمد در بار اول زندگان به غیر از حی لا یموت
جل شانه و انانکه میآیند میمیرند و در بار دوم همه مردگان زنده میشوند و
حضرت میکائیل علیه الصلوة والسلام که قبض و بسط زمین و تنگی و فراخی روزی
بدو مفوض است و حضرت عزرائیل علیه الصلوة والسلام که قابض الارواح است
و اصناف چهارگانه حملة العرش اند که امروز چهار و فردای قیامت هشتند و
مقربان که نزدیکان بارگاه اقدسند و کروبیان که فرشتگان عذاب و کردار اند
قبیل ملائکه اند و روحیان که فرشتگان رحمتند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

وهر جا که خواص ملائکه گفته شود این برگزیدگان مراد اند و در تفاضل
ایشان باهم در میان سخن هست و این بزرگان خواص اند بر
غیر انبیا شرف دارند از بنی آدم و عوام بشر که صلحا و اولیا مراد اند
بر عوام ایشان و عوام ایشان بر گنه کاران بشر تفوق دارند و تمامی
ملائکه بنفخهٔ نخستین میمیرند بجز از حملة العرش ملائکه اربعه که بعد از ان خواهند
مرد و همه بنفخهٔ دوم زنده میشوند بغیر از ایشان که پیش از ان زنده خواهند شد
چه این بزرگواران در اصل ایجاد و احیای بعد از موت از هر ذی روحی مقدم
و در مردن از همه مؤخرند و کتبه اصل سیم از اصول ستهٔ ایمان انست
که بگردن بکتابها منزلهٔ او تعالی شانه که فرو فرستاد و انها را بر بعضی از پیغمبران
خود بالفاظ یا نقوش حادثه در الواح یا بر زبان فرشته با اینکه همه کلام قدیم
و صفت قائمه اند بذات حق جل شانه نه مخلوق او تعالی چنانکه خواهی شنید
و نه اختراع ملک و نه گفتهٔ پیغمبران و نه از جنس صوت و حرف اند نه در دهن
و نه در زبان و نه در خط حلول نموده اند اگر چه از هر یکی از انها مفهوم میشوند و همه
حق اند و هر چه در انهاست راست است و امکان و تقیید بتثبیت یا اشار شد
باستحقاق یا ان بی تهدید نه اخبار بعقاب یا کذب مخصوص یا خلاف
وعد است و نه وعید چنانکه به نقل و عقل مؤید است و بتابع نصوص شان از

اظهار حرف نباید نمود و آیات متشابهات از اسرار الهیند کس از حقیقت
معانیشان آگاه نیست بجز از جناب قدس خداوندی و بعضی ارباب علوم
لدنیه را هم بر بعضی از ان اسرار اطلاع میبخشند پس ایمان بانها میاریم و از
بیان معانیشان لب می بندیم و اشاعره شکر الله سعیهم اجمال و تفصیل در انها
تاویل روا داشته اند مثلا ید الله فوق ایدیهم کلام خداست تعالی شانه میگوییم
ایمان داریم کلام اوست تعالی و هر مراد حق تعالی از ان کلام وارد حق است و ایمان
بدو داریم اما نمیدانیم مرادش چیست او خود میداند یا میگوییم اسم چنانکه علمی دارد
نه مانند علم ما و اراده دارد نه مانند اراده ما یدی دارد نه مانند ید ما جسم است
و مرکب از گوشت و پوست و استخوان و ید او تعالی منزه از جسمیت
و ترکیب و لوازم اینها این تاویل اجمالیست یا میگوییم مراد از ید قدرت است
این تاویل تفصیلیست و علی هذا القیاس بر سر اصل سخن رویم و در بعضی آیات
کتب منزله در لفظ یا در حکم یا در هر دو نسخ جایز و واقع است و قرآن را از
سایر کتب امتیاز است بانکه ناسخ همه است و بطوری که در عهد سرور عالم صلی الله
علیه و سلم بود همچنان تا امروز و تا بانقراض روزگار بی زیادت و نقصان و بی
غلط و نسیان هست و خواهند بود و تمامی علوم اولین و آخرین در وی درج و اعظم

ید ما چه

معجز است و اگر بالفرض تمام انس و جن و ملک متفق شده که مانندش
بعونه بظهور آرند ممکن نخواهد شد و فصحای عرب با وجود کمال فصاحت مقدار
سه آیت را از مثل او نتوانسته اند که اتیان نمایند و همه از معارضه او عاجز
و حیران مانده اند بمحض قدرت یا بسبب بخروج مراتب بلاغتش از طوق بشر یا
بنا بغرابت سیاقش که نه نظم و نه نثر و نه سجع و نه رجز است با وجود اینکه
ترکیب عباراتش از حروف هجا است که ماده ترکیب محاوره بلغای
عربست و تمام کتب سماویه صد و چهار اند فرود آمده به قول مشهور ده از انها
بر آدم و پنجاه بر شیث و سی بر ادریس و ده بر ابراهیم و انهارا مسمی بصحف میکنند و تورات
بموسی و زبور بداود و انجیل بعیسی و فرقان بمحمد صلی الله علیه و علیهم و علی آل کل واصحابه
و سلم و بگوش هوش بشنو چون کسی خواهد که امری یا نهی یا ندای یا اخباری یا استخباری
کند هر آینه پیش از تکلم در نفس خود می یابد معانی را که از انها بالفاظ تعبیر میکنند و انهارا
در نفس سامع القا مینماید آن معانی را کلام نفسی میگویند و باختلاف عبارات
مختلف نمیشوند عربی و فارسی و ترکی نیستند مثلا و الفاظی که دلالت برین معانی
کنند کلام لفظی اند و عربی یا فارسی یا غیر انها گفته میشوند پس کلام نفسی صفتیست
بسیط قایم بنفس متکلم مغایر علم و اراده و سایر صفات مشهوره و کلام مرکبست

مرکبست از حروف مرتبه جاری از زبان متکلم و ساری در گوش سامع
که دال است بر کلام نفسی پس بدان که کلام حق جل شانه صفتیست
ازلی غیر مخلوق قایم بذات او تعالی منافی سکوت و خرس و ناتوانی متکلم
مغایر علم و اراده و سایر صفات ذاتیه از ازل تا ابد بی تخلل خاموشی
بهمان یک صفت متکلم است و او بسیط حقیقی است نه متبعض
و نه متعدد و نه عربی و نه سریانی و نه عبرانی و نه اخبار و نه انشا و نه امر
و نه نهی مثلا از جنس صوت و حروف نیست نه در خط می آید نه در زبان
نه در گوش نه در ذهن لیکن از هر یکی ازینها باعتبار وجودی غیر از وجود
خارجی مفهوم میشود و بهر زبانی معتبر میگردد پس اگر به عربی معبر شود
قرآن است و اگر به سریانی انجیل و اگر به عبرانی تورات و با مور متکثره و
متغیره تعلق میگیرد پس اگر بجایی تعلق گیرد خبر است و بغیر محکی انشا و بمامور
امر و نهی و هکذا اما بدین سبب گردی از کثرت و تبدل بدامانش نه نشیند
چنانکه گذشت و همه کتب منزله و صحف مسطوره را از ان صفت و این صفت را
صفت خدا و کلام نفسی او تعالی بالذات میگویند و باعتبار جلوه کردن در
لباس عربیت قرآن چنانکه گفته شد وحی منزل را که نظم معروف مؤلف

از حروف وبالفعل مکتوب وملفوظ ومسموع ومحفوظ آدمیان است کلام
لفظی وقران میگویند وبه صفت خدا هم تسمیه میشود وباعتبار دلالت واین
اگرچه وحدت نوعی دارد اما تعدد شخصی وتجزی دارد وچنانکه همه را قران میگویند
بعضی را ازان هم میگویند واهل حق بعد از اتفاق بر قدم وغیر مخلوقیت کلام اول و
جواز تعلق نفی در کلام ثانی که لفظیست مختلفند بعضی نص بر قدمش نهاده اند وبرخی
به بداهت حکم بحدوث ومخلوقیتش کرده اند وگروهی گویند که به تقدیر حدوثش هم اورا
حادث نباید گفت مبادا ایهام بسوی حدوث کلام نفسی کشد چه ذهن بشر
از دال بمدلول سخت سریع الانتقال است واین مذهب اسلم الاقوم پس هرکه از اهل حق
سخن از حدوث گوید مرادش نظم مؤلف است پس همه متفق اند که کلام نفسی
ولفظی هر دو کلام خدا تعالی اگرچه بعضی براه تجوز رفته اند لیکن در اضافه تفاوت کرده
اند بیشی اکثر اضافه کلام نفسی بخدا جل شانه اضافه صفت بموصوف واضافه
کلامی لفظی باو تعالی اضافه کلام نفسی مخلوق است بخالق سوال از تقریب سابق
مفهوم شد کلام ازلی خدای شنیدنی نیست پس معنی سمعت کلام الله اینست
شنیدم نظم مؤلف را یا اینکه از اصوات مسموعه فهمیدم کلام ازلی را ودر هر دو
صورت همه انبیا بلکه همه خلق را استماع کلام میسر است پس اختصاص حضرت موسی

17

به تکلیم چه وجه دارد حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام کلام ازلی را
به طریق خرق عادت بدون صوت وحرف شنیده است چنانکه حضرت
باری را در آخرت می بینند بدون کم وکیف واین میسر نیست مومن را یا به
صوت شنیده است اما بتمامی اجزاء او از جمیع جهات یا از جهتی اما نه بصدای که در
روحی وش دخل هوا باشد وتوسط امری بود ودر هر سه صورت وجه امتیاز
ظاهر باشد وسماع سرور عالم در شب معراج وجبرئیل امین در وقت تلقی وحی
نیز چنین است والحمد لله رب العالمین ورسله اصل چهارم از اصول
ستة ایمان اینست که بگروی به پیغمبران فرستاده خدای تعالی شانه رسل
جمع رسول است ورسول صیغه فعول است بمعنی مفعول در لغت بمعنی فرستاده
است ودر شریعت به قول مختار از آدمیان آزاد وبهترین همه معاصران
خود بغیر از انبیا در خلق وخلق وعلم وعقل سلیم از صفتهای دنیه معصوم از
گناهان صغیره وکبیره پیش از نبوت وپس ازان بری از علل منفره چنانکه کوری
وگنگی از اول بعثت تا استقرار نبوت شریعتی بروی فرود آمده باشد از جناب
حق تعالی با امر برسانیدن آن به بندگان خدای واگر این امر باو نشده باشد اورا
نبی میگویند نه رسول وقولی چنانست که رسول ونبی یکمعنی دارند ودر هر

دو امر به تبلیغ شرط است و درین حدیث شریف بهتر اینست زیرا ایمان
بهمه پیغمبران واجب است و به قول مختار هم خوبست زیرا که ایمان به پیغمبران
مرسل بلکه بیکی ازیشان چه ایمان بهمه نمیشود و ایمان بهمان اینست که بدانی
خدای پیغمبر گزیده است همه را بجهت فیض و موهبت و سبب خصیصت
و کثرت طاعت برای نبوت و وحی شرایع و رهنمای مردم و تمام کردن امور
معاد و معاش ایشان و همه چنانکه مامور شده اند بغایت کوشش پیغام
او را بمردم رسانیده و احکام دین را اصلاً و فرعاً با وجود کثرت اعداء
و وفور طعن و ملامت بیان فرموده اند و همه را خدای تعالی بمعجزات باهره تایید
فرموده است تا دعوی نبوت را ثابت نمایند و هیچکس را تاب معارضه ایشان
نبوده است و همه در قیامت بدستور جناب اقدس شفاعت برای گنه
کاران میکنند و ازیشان پذیرفته میشود بلکه صلحا و اولیای امت هم
چنانست و همه در گور خود بنوعی زندگی دارند و خاک هرگز اجسام
ایشان را نمیخورد و لهذا در حدیث آمده است که حج میکنند و نماز میگذارند
و در عین خواب چشم دل ایشان بیدار است و در اصل نبوت برابرند و در
میانشان جدای نماند که اگر نعوذ بالله تعالی کسی یکی را از همه تکذیب

تکذیب کند ایمانش بهیچکدام درست نباشد و هرگز از منصب نبوت
عزل نشوند چنانکه بعضی اولیا هم از مرتبه ولایت انعزال میشوند
نعوذ بالله تعالی من الحور بعد الکور و هیچ غیر پیغمبری از بنی آدم و
کسی از جن و ملک بمرتبه ایشان نرسد لیکن ایشان را در میان خود
بعضی بر بعض شرف است باعتبار عموم دعوت و کثرت امت
و غلبه علم و معرفت و وفور ذکر و شهرت و استمرار معجزات و امتیاز به خصایص
و کرامات و استداد و متانت شریعت لهذا سرور عالم را علیه
و علی اخوانه و آله و کل صحبه افضل الصلوات و اکمل التحیات بر همه و اولو العزم
را بر ما سوای خود و پیغمبران مرسل را تفضیل روا باشد صلوات الله علیهم و علی
آلهم و اصحابهم اجمعین و تمامی پیغمبران به قول مشهور صد و بیست و چهار هزار اند و سیصد
سیزده یا پانزده ازایشان مرسل و مشهور اولو العزم نوح و ابراهیم و موسی و
عیسی و محمد صلوات الله علیهم و سلم و مشهور انبیای مشخص اسامیشان بترتیب
حسب المقدور آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و اسماعیل
و اسحاق و یعقوب و یوسف و ایوب و شعیب و موسی و هارون و خضر و یوشع
بن نون و الیاس و الیسع و ذو الکفل که نام نبی هم قبل است بقول اصح و شمعون

بن صفیه و شمویل و یونس بن متی و داود و لقمان و سلیمان و زکریا و یحیی و عزیر و عیسی
بن مریم و ذو القرنین و سید المرسلین محمد عربی علیه و علیهم و علی آل کل و صحبه الصلوة و
السلام کما یحب ربنا و یرضی اما در نبوت خضر و لقمان و ذو القرنین سخن هست همچنین
در نبوت و لعضی ذو الکفل بنا بر نبوتش گفته اند الیاس است و گفته اند ادریس و گفته
اند زکریا و از واجبات اعتقاد است که بدانی ابراهیم خلیل الله یعنی دوست خدائی
خداست که از غرض او خالی بوده است و موسی کلیم الله یعنی هم سخن خداست که با
او گفتگو کرده است چنانکه گذشت و عیسی کلمة الله یعنی سخن خداست که بی پدر بوجود
قول کن از مادر زاده است یا از لبش که منتفع بوده است گویا کلمه خداست که از روی
موعظ بگوش اولاد آدم رسانیده و از و متاثر شده اند و علت غایی ایجاد عالم و گرد
بهتر اولاد آدم اعنی محمد عربی را بوجوه متعدده که از جمله آنهاست عدم جواز نسبت هر عیبت
با ان حضرت اوصاف و شمائل که در رکن اول اسلام بیان کردیم ممتاز باید دانست
اکرم معراج و جوه بیرون از طاقت بشر است یکی دیدن است بمعراج ان سرور بیتی
و بیداری در شب از مکه تا مسجد الاقصی و از انجا تا باسمان و از انجا تا خدا خواهد و بیان
کیفیتش چنانکه در شفا و سایر کتب ثقات مسطور است مانند همراهی حضرت جبرئیل
از حرم مکه تا بسدرة المنتهی و ان درختیست از اسمان هفتم که علوم اولین و آخرین

۱۶

و عروجات تحتانیه و نزولات فوقانیه بدو منتهی میشوند و دیدن ان سرور جبر
ئیل را در انجا بصورت اصلیش با ششصد بال و باز ماندن او از ان حضرت
در انجا و سواری براق از مکه تا به بیت المقدس یا باسمان هفتم و ان جانوریست
سفید رنگ نه ماده و نه نر خوردتر از اشتر و بزرگتر از خر از غایت سرعت گام
نهد گام خود را بمنتهای نگاه خود و امامت ان حضرت انبیا را در مسجد الاقصی
در نماز عشا یا صبح و از انجا نصب شدن معراج تا باسمان هفتم یعنی
نردبانی که یک پایش از سیم و یکی از زر بود و بر رفتن ان حضرت با جبرئیل
بران و گذشتن و توقیر ملائکه در یمین و یسار ان نردبان بران حضرت را و وا شدن
دروازهای اسمان بعد از استفتاح و تبشیر جبرئیل به قدوم شریف ان سرور
و دیدن بعضی از پیغمبران را در هر اسمان و ترحیب نمودن همه سرور عالم را
و سدرة المنتهی را با هزاران غرایب و اهل بهشت را با همه نعم و انهار و
و اشجار بهشت و اهل دوزخ را با همه الام و اسباب تعذیب در دوزخ
دیدن و از شوق لقای جناب اقدس التفات بهیچکدام نمودن و از سدرة
تا ملبدی که آواز نویشتن قلمهای ملائکه را میشنید تنها رفتن و بعد
از ان آن نور دیده آفرینش را در نور غوطه دادن و برو خرق هفتاد هزار

مجی بسندن ار جا به مسافه پانصد ساله راه ابعد ازان رفرف را که بساطیست
سبز نورانی بر نور افتاب غلبه میکند پیش ایشان نهادن و بر او سوار شدن
و از کرسی گذشتن و بعرش مجید رسیدن و او را از زمان و مکان را بیرون انداختن
و بمقام خطاب مستطاب ایزد وهاب رسیدن و جمال بی همال را چنانکه در اخرت
ببینند دیدن و کلام ایزد علام را بدون صوت و حرف شنیدن و زبان
بی زبانی به تمجید و ثنای الهی گشادن و خطاب حضرت باری را جلت کبریائه
جواب با صواب دادن و پنجاه نماز را بر ذمه امت مرحوم او فرض نمودن و
بارها باشارت حضرت موسی و برای تخفیف انها عروج و نزول نمودن و
انها به پنج فرض رسانیدن و انچه خدا داند در او یافتن و دیدن و شنیدن و
با هزاران خلعت و تشریف و تکریم بجایگاه خود معاودت فرمودن و خوابگاهش
هنوز گرم بودن همه مطابق نصوص کتاب و سنت است اگرچه همه
از واجبات اعتقاد نیستند و در بعضی از اینها کم سخن هست بر اصل
مدعا روی م از وجوه امتیاز انحضرت از دیگر پیغمبران انکه سید المرسلین است
همه پیغمبران چه آدم و چه غیر او و سایه نشین لوای اویند هیچ پیغمبر را حق تعالی
به پیغمبری نفرستاده است که نه با پیمان موکد بدو امر فرموده باشد که اگر پیش از

ممات

ممات بدولت دیدار ان برگزیده ایزد دادار رسد بدو ایمان ارد و اورا
یاری و مدد کاری کند و الا امتهای ایشان باقوم خود پیمان محکم بندد که اگر وقت
بان دولت رسیده باشند جانبازی کنند و انیکه خاتم النبیین است که اگرچه بالذات
فی نفس الامر در وجود سبق و اول موجود است اما ظهوران بنبوت بذات
منبع کمالاتش ختم شده است که بعد از و پیغمبری نخواهد بود و حضرت روح
الله علی نبینا و علیه الصلاة و السلام اگرچه بعد از نبی در عهد حضرت مهدی صا
حب الزمان علیه التحیة و السلام بنزول خود فضای سر زمین را رشک فردوس
برین میفرمایند اما بشریعت آنحضرت دعوت میکنند و پیروی دین متین
او خواهند بود و انیکه رحمة للعالمین است که ثمره هژده هزار عالم از خوان نعمت
عامه و رحمت تامه او نواله خوار و ذله بردارند و پیغمبری مرسل بر تمام انس و جان با
تفاق و بر سایر حیوانات و بر ملک و جماد و نبات باختلاف اهلی اوست و بی
پیغمبران دیگر هریک بطائفه از بنی آدم مبعوث اند و انیکه بکثرت بر جمیع انبیا
بمجموعه فضل دارد و انیکه هرگز در قران خدای تعالی او را بنام نامی خود خطاب
نه فرموده اند سایر انبیا بلکه او را یا ایها النبی و یا ایها الرسول و
مانند اینها گفته اند از روی تعظیم و توقیر و انیکه هر معجزه و فضیلت دیگر امتی

که یکی از انبیا داده باشند مانند او را بان سرور داده باشد و سبب معجزه و فضل و کمال
که آن سرور دارد هیچکدام از انبیای کرام علیه الصلوة والسلام ندارند چون
شق قمر و تسبیح حجر و تکلیم شجر و گریه حنانه و جوشش آب صاف از فرجهای اصابع
کریمه اش تا انجا خدا میداند و مانند تقرب تام و مقام محمود و شفاعت کبری
و ورود حوض کوثر و وسیله و فضیلة و دولت دیدار بینی از دار القرار و ا
نفراد بخلق عظیم و امتیاز از همه در دین و یقین و علم و حلم و صبر و شکر
و زهد و عفت و عدل و مروت و حیا و شجاعت و تواضع و حکمت
و تادب و سماحت و ترحم و رافت الی ما شاء الله سبحانه با تمامی جواهر
که در بیان تفاضل انبیا گفته شد و آنکه معجزاتش بجز از حضرت عالم السر
والخفیات کسی شمار نمیتواند کرد و آنکه دینش بهترین ادیان و شریعتش ناسخ
شرائع و امتش نکوترین امم انبیاست علیه وعلیهم الصلوات والتحیات
اما در امة مرحومه اش اولیا بسیار است و آل و اصحابش را بر جمیع اولیا
شرف است و در میان همه حضرت زبیده مسند خلافت صدیق اکبر امام
الائمه ابوبکر بن ابی قحافه رضی الله عنهما بعد از خیل انبیا بهترین اولین
و آخرین اولاد آدم و خلیفه اول است و یمنی از زمان نبوت هم بعی

عنایت

21

عنایت الهی محفوظ و از صمت کفر و ضلال محفوظ بوده است بعد از و خلیفه
دوم فاروق اعظم برگزیده ایزد وهاب امام عمر بن خطاب رضی الله عنه
بعد از و خلیفه سیوم جامع القرآن الاحسان منبع الحیاء والایمان ذی النورین
عثمان بن عفان رضی الله عنه بعد از و خلیفه چهارم مظهر العجائب مصدر
الغرائب اسد الله الغالب امام علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعد از و خلیفه
پنجم قرة عین المصطفی خلیفه ارشد مرتضی امام حسن مجتبی رضی الله عنه
و سلسله خلافت که نیابت پیغمبر است بعد از سرور عالم صلی الله علیه
وعلی آله وسلم با یشان ختم است و آن مدة سی سال بود بعد از آن پادشاهی
و امارت است بعد از و جگر گوشه رسول نور دیده حیدر و بتول امام سعید
شهید حسین بن علی رضی الله عنهما و جمهور اهل سنت بعد از علی بقیه
عشره مبشره را فرموده اند اما بدون ترتیب و بعضی از تفاضل حسنین
توقف کرده دارند و این افضلیت بمعنی کثرت ثواب و ترک وطن
و اجابت و سبقت اسلام و اهتمام تمام در اتباع سید الانام و ترویج
شرائع و وفور منافع و اقلاع ماده کفر و فساد و تشیید ارکان رشد
و سداد است و حضرت علی رضی الله تعالی عنه مقدم است در اسلام اما

بسبب لصغر سن و عدم تمول و لنسبت قرابت و هم خانگی سرور عالم در ا
وقت ایمان ایشان باعث انجذاب قلوب و عبرت نفوس و ظهور رد
افاده وکسر شوکت کفار خود [illegible] حال [illegible]
[illegible]
نداند و باعتبار اینکه از نطفهٔ طاهره سید کائنات علیه و علی اله افضل
الصلات والتحیات مخلوقند اگر حسنین را برابر سوی خود حتی بر صدیق
و فاروق تفضیل دهند رواست اما این فضل را جزئی میگویند
و از همین جهت حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها باتفاق بر خدیجه
و عایشه رضی الله تعا عنهما فضل توان داد اگرچه فی الواقع در تسویه و
توقف و تفضیل هر یکی از این خاتون رضی الله تعا عنهن سخن است
و از احادیث مفهوم که این هر سه خاتون و مریم والده عیسی علیهما الصلاة
والسلام و آسیه دختر مزاحم بهترین همه زنان اولاد آدم باشند چنانکه
منطوق حدیث است که فاطمه رضی الله تعا عنها سیدهٔ زنان بهشت
و حسن و حسین عنهما بهتر جوانان بهشتند پس بهترین اصحاب
بقیه اهل بدر اند پس اهل احد پس اهل بیعت الرضوان رضی الله تعا عنه

عنهم

عنهم و عن سایر الصحابة والتابعین اجمعین و صحابه کرام را که یار و مددگار
و جانفشانی و دوستدار سرور عالم بوده اند جز نیکی یاد نباید نمود و صحبت
بدوستی آن سرور دوست میباید داشت که جناب رسالت مآب صلی الله
علیه و سلم فرموده اند که هر که ایشان را دوست دارد بدوستی من دوست
میدارد و هر که ایشان را دشمن دارد بدشمنی من دشمن میدارد و هر که
ایشان را بیازارد مرا می آزارد و هر که مرا بیازارد خدا را آزارد و هر که
خدا را بیازارد نزدیک است که او را بگیرد و نیز فرموده اند هرگاه خدا خواهد
خیر و بهتر را از امت من محبت اصحاب مرا در دلش می اندازد و لهذا
از وقائع که در میان ایشان گذشته است بدگمان شدن مظنه هوا و حب
ریاست نمودن علامت بدبختی است که نفوس زکیه آن بزرگواران
ببرکت صحبت سرور عالم از تعصب و هوا و حب منصب دنیا مطهر و
منزه و از حرص و کینه و نفسانیت مهذب و مرشد بوده کسی چند روز
در صحبت یکی از اولیاء الله امت آن سرور باشد که خوشه چینی خرمن فیض
او نیز سلطنت هفت اقلیم را بجوی نخرد چگونه روا باشد که یاران جا
او با وجود طول صحبت و ترک وطن و تنعمات و بذل نفوس و اموال

در راه آنحضرت هنوز بیلای نفسانی گرفتار و برای جیفهٔ دنیای فانی همیشه در
کارزار باشند مگر این بدگمانان نمیدانند که بغض آن برگزیدگان به بغض
آن سرور نقصان ایشان نعوذ بالله تعالی نقص آن خلاصهٔ موجودات
میکشد و لهذا اکابر دین فرموده اند ما آمن برسول الله من لم یوقر اصحابه یعنی
ایمان به پیغمبر خدا ندارد هر که بزرگ ندارد یاران او را و اهل جمل و صفین
را در نزاعی که با حضرت مرتضی کرده اند از مظنهٔ طعن و تشنیع دور و همه را
معذور بل ماجور میباید دانست که در حدیث هست مجتهد مخطی را اجری
و مصیب را دو یا ده اجر حاصل است و شک نیست که آن بزرگواران
هر نزاعی و کشت کشی کرده اند همه از روی اجتهاد بوده است نه از وجه عناد
و بر مجتهد فرض است که عمل بمقتضای اجتهاد خود کند اگرچه مخالف رای
از خود بزرگتری باشد که تقلید در حق او نارواست نمی بینی که شاگردان
امام اعظم رضی الله تعالی عنه چون ابو یوسف و محمد و شاگردان امام شافعی
رضی الله تعالی عنه چون ابو ثور در مسائل چند مخالف امام و استاد خود حکم نموده و
حرام کرده استاد خود را حلال و حلال کرده او حرام نموده اند و هرگز کسی
نمیگوید که بد کرده اند یا گناه کار شده اند زیرا که مجتهد اند پس غایت اینست

که حضرت

که حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه از حضرت معاویه و عمرو بن
العاص رضی الله تعالی عنهما مثلا بزرگتر و عالم تر و بمناقب بسیار از هر دو ممتاز و
اجتهاد و رای ایشان از هر دو قوی تر و محکم تر باشند با این همه بر ایشان تقلید حضرت
علی کردن جائز نیست بلکه عمل بمقتضای اجتهاد خود واجب است سوال جم غفیر
از مهاجر و انصار در وقائع جمل و صفین همراه علی و مطیع و منقاد او
بوده اند و امتثال او را واجب دانسته اند و همه مجتهد بوده این دلالت
بر وجوب اتباع علی میکند و منع مخالفت او اگرچه آن مخالف صحابی و مجتهد
بود جواب اصحابیکه موافقت حضرت علی را کرده و واجب دانسته اند
نه از روی تقلید علی است بلکه بمقتضای اجتهاد است که اجتهاد ایشان
مطابق او بوده است لهذا چندی از اکابر اصحاب هم مخالف او بوده
اند و نزاع را با او واجب دانسته اند خلاصه اکابران وقت سه گروه شده
اند گروهی با اجتهاد حق را به طرف علی دانسته اند لهذا اتباع او را بر خود واجب گر
فته اند و گروهی حق را بطرف مخالفان آنحضرت فهمیده اند لاجرم محاربه
او موافقت مخالفان او را لازم شمرده اند و طائفه سلامت را در ترک جدال
و ترک اتباع هر دو طرف دانسته اند یعنی با هیچکدام همعنان نیامده و

در کنج عافیت نشسته اند و هر سه فرقه محق و ماجورند سوال از این کلام مفهوم
شد که محاربان حضرت علی هم برحقند و مشهور چنان است که هر دو جانب حق
بطرف حضرت علی بوده است و محاربان او مخطی اکرچه در خطا معذورند بلکه ما
جورند در بسیاری از کتب هم چنین است جواب بعضی امامان دین مانند
شافعی و عمر عبد العزیز رضی الله تعالی عنهما نسبت خطا را به هیچکس از اصحاب
پیغمبر پسندند چنانکه گفته اند خطا بزرگان گرفتن خطاست و برد و قبول
وحق ناحق هیچکدام لب نمیکشایند بلکه میفرمایند چنانکه خدای تعالی
دست ما را بآن خون آلوده نکرده ما هم زبان خود را بدو آلوده نمیکنیم و
طریق اسلم اینست و آنانکه نسبت خطا را تجویز میکنند بعد از وقائع
وتفحص از دلائل فهمیده اند که در نفس الامر حق بطرف علی بوده است بطوری
اکر با مخالفان خود را فرصت مناظره میشد هم را براه خود رجوع میکرد
چنانکه در حرب جمل نسبت بحضرت زبیر واقع شد و او از منازعه آنحضرت تائب
و نادم کشت نه اینکه در عین حرب علی و جنود او بکار حق مشغول و معاویه
و عساکر او مثلا بکار باطل مشغول بوده اند و این هم بنابر تجویز خطاست
در مجتهد ورد احکام فرعیه شرعیه و این خلاف رای اشعریست اکرچه

اکثر

اکثر بر آنند و در این زمانه مرض قلبی بسیار است و مردمان نسبت به بعضی از
اصحاب خصوصا نسبت به حضرت معاویه و عمرو بن العاص رضی الله تعالی عنهما
بی ادبی میکنند و نمیفهمند که از ارشادات سید مختار است صلی الله علیه و سلم مالک
نقل میکنند هر کس معاویه و عمرو بن العاص را دشنام دهد اگر به ضلال و کفر دشنام دهد
او را میباید کشت و اگر بدشنام که بدتر است در میان مردم متعارف است دشنام دهد
او را میباید بعقوبت سخت مبتلا کرد نسئل الله تعالی العافیة فی الدنیا والاخرة و
نطلب منه المحبة بالقاء حب اصحاب حبیبه الذین لا یحبهم الا مؤمن تقی و لا یبغضهم
الا منافق شقی بجاه النبی الکریم صلی الله علیه وسلم و امام اعظم ابو حنیفه بن ثابت
کوفی و امام دار الهجرة مالک بن انس و امام احمد حنبل نبیل محمد بن ادریس
الشافعی و امام اورع اجل احمد بن حنبل رضی الله تعالی عنهم اجمعین امام هدی و رهنمای مسلمانان
امروز در بساط زمین هر که تابع به یکی از ایشان نیست در خطر است اکرچه سائر
ائمه همه برحقند چون فقهای سبعه و عمر بن عبد العزیز و سفیان ثوری و عبد الرحمن
اوزاعی و سفیان بن عیینه و اسحق بن داود ظاهری و عامر بن شراحیل شعبی و لیث
بن سعد و اعمش و محمد بن جریر طبری اما مذهبشان الکنون بیرون از ضبط است
و بهمین سبب هیچکدام از اصحاب کرام و ائمه اهل بیت را علیهم التحیه و السلام

تقلید نمی باید نمود اگرچه همه برحق وهادی ومهدی وهر یکی هدایت تمام عالم را
کافیند وهمچنانکه اتباع در فروع در فقهای سرزمان بر ائمه اربعه حصر است در
اصول هم بر امام اجل قدوه فرقه ناجیه ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری رضی الله
وامام پیشوای اهل سنت ابو منصور ماتریدی رضی الله عنه بعد از کتاب وسنت
حصر است وطریقه اولیا حق است وکرموی فی نفس الامر مخالف شریعت نیست
وکرامات اولیا حق است بلکه امام یافعی تنها کرامات حضرت غوث الثقلین
سید عبد القادر جیلانی قدس سره میگوید بحد تواتر رسیده است یعنی درو مجال
تردد نیست چو تواتر مفید قطع وهیچکس را از اهل قبله کافر نگوییم تا کفر بی تاویل
سر ازو نزند وهیچکس را بخصوص لعن نکنیم اگرچه ظالم کافر باشد به یقینی ندانیم که
ختمش بر کفر است بنا برین در لعن یزید پلید هم توقف بهتر است نسئل الله حسن
الخاتمة ونعوذ به سوئها بجاه حبیبه علیه وعلی آله الصلوة والسلام ق

الیوم الاخر اصل پنجم از اصول سته ایمان را نیست که بگروی بروز پسین که روز
قیامت است وان از مرگ است تا آخر ماجرای رستاخیز او را روز پسین میگویند چونکه
مانند روزهای معتاد شبی در دنبال ندارد یا اینکه پس از دنیا افتاده است ودرین صورت
مراد از روز قیامت نه روز مقابل شب باینکه هرچه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم

وعلیهم

وعلیهم وسلم اجمعین ازان خبر داده از اشراط ومقدمات چون ظهور مهدی رضی الله تعالی عنه
ونزول عیسی علیه الصلاة والسلام وخروج دجال اعاذنا الله منه فتنته بمنه وکرمه ودابة الارض
ویاجوج وماجوج وبرآمدن آفتاب از مغرب ودود عام کردن وفرو رفتن زمین
یکبار در مشرق ویکبار در مغرب ویکبار در جزیره عرب وکمی علم ودیانت
وبسیاری فسق وخیانت وسرداری بد اصلان وناپارسایان وکم شدن امر
معروف ونهی منکر وبیرون آمدن آتش از یمن که مردم را بسوی زمین محشر
براند وغیر اینها چنانکه در بیان امارات ساعت در شرح اربعین حدیث
خواهی شنید ان شاء الله الرحمن واز وقایع ومابعد آن از ریزه شدن کوهها وپاشیدن
آسمانها وفرو ریختن ستارها وتبدیل شدن تمام سرزمین وبی نور شدن
آفتاب وماه وبهم آمیختن تمام دریاها تلخ وشیرین تا همه یک دریا شوند
وآتش گرفتن وخشک شدن همه با سایر ماجرای قیامت همه راست
وآمدنی است بی کم وزیاد وتفصیلش این که بیکی بدانی وبجزم باور کنی که
عذاب قبر مر کافران وبدکاران وراحت گور مسلمانان ونیکوکاران را
ومرده زنده کردن ودر قبر نشاندن وآمدن نکیر ومنکر وازو پرسیدن
که خدای تو وپیغمبر تو کیست ودین وپیشوای تو کدام راست است واگر جواب

داد راست گوید قبر در حق او گشاده و روزنه از بهشت از سوی قبرش وا
میشود و صبح و شام جای خود را در بهشت میبیند و ملک سوال با تنعیم و تبشیر
او را میگذارند و میروند جعلنا الله ممن لقی حجته بفضله العظیم و اگر
در جواب ماند بگرزهای آهنین میزنند بنحوی که بجز از انس و جن ناله او را میشنوند
و قبر او چنان بفشرد که استخوانهای دست راستش در چپش [illegible]
دوزخ بر وی گشاده میشود که هر شام و بامداد جای خود را در دوزخ میبیند و
با انواع عذاب و تهدید تا روز بعث گرفتار میشود نجانا الله تعالی عن
الحیرة فی الجواب بجاه نبیه الکریم انه هو الرؤف الرحیم و هم باور کردن
بمعاد جسمانی یعنی بعد از ترکیب اجزای متفرقه و استخوانهای پوسیده
و ایجاد اجزای معدومه و در آوردن ارواح در ابدان بار دگر بعد از مرگ تمام خلایق
را زنده کردن و از گور برانگیختن و بموقف حشر آوردن و کتاب یعنی پرواز
نمودن نامهای اعمال و نیکان را از سوی راست بدست راست آمدن و
بدان را از پس پشت یا از سوی چپ بدست چپ آمدن و حساب یعنی بر
شمردن کردارهای بندگان از نیک و بد و خرد و بزرگ و آشکار و نهان
چه بدفتر اعمال و چه بشهادت اعضا و چه بعلم شامل ایزدی بهمه اعمال ای پس کردارهای

بندگان

بندگان که از انها کرام الکاتبین اطلاع ندارند در موقف حشر حق تعالی
بعلم خود همه را هویدا میفرماید و سوال یعنی پرسیدن ملائکه انس و جن را
که در دنیا چه کرده اند و ملائکه کیفیت از تصرفات علوی و سفلی و تبلیغ وحی
به انبیا و پیغمبران از چگونگی تبلیغ احکام دین بعباد الله و امم انبیا را از
کیفیت اتباع و پیروی انبیا و گذارش معاملاتی که با یکدیگر نموده اند در نشاه
دنیویه و جزا یعنی پاداش دادن نیکی به نیکوکاران و بدی به بد اطواران و عقوبت
بعضی را بمجرد صغایر بعدل و آمرزیدن بعضی گنهکاران را از کبایر و صغایر
بمحض فضل چه بغیر از شرک همه گناهان در تحت مشیت اند اما شرک
هرگز آمرزیده نخواهد شد و میزان یعنی ترازوی قیامت و آن بقول
مختار یکی ترازویست که دو پله و دو ساق و دو زبانه دارد که اگر تمام سموات و ارض
در پله آن بگذاری میگنجد پله حسنات منور و از طرف بهشت که در یمین
عرش است میباشد و پله سیئات ظلمانی و از جانب دوزخ که در یسار عرش
است میباشد و نامهای اعمال یا نفس اعمال را بعد از مجسم نمودن اعمال حسنه
با اجسام نورانی و افعال سیئه با شکال ظلمانی در ترازو انداخته میسنجند

وکفهٔ سنگینش ببالا و پلهٔ سبکش به پایین میل میکند به عکس ترازوهای دنیا
و بعضی به نفی میزان قائل و برخی بتوقف در احوالش مایلند و حق همانست
و صراط یعنی پل قیامت و آن پلیست از موی باریکتر و از تیغ تیزتر
که بفرمان حکیم بیهمال بر پشت دوزخ می نهند و همه خلائق را امر میشود که
بر وی بگذرند و دعای پیغمبران در آن وقت اینست که میگویند اللهم سلّم سلّم
بهشتیان در آنجا گذشته که به بهشت روند بعضی چون برق درخشان
و برخی چون باد وزان و گروهی چون اسپ دوان و همچنین عبور هر کس
در آن روز موافق سلوک صراط مستقیم شریعت است تا هر بی صراط سلوک
کرده باشد هرگز از آن صراط نگذرد و بباید فکر که این صراط نمونه آن صراط است
همانا اینکه شریعت غرا علیه الصلاة والسلام حق تعالی صراط نام نموده
و پاسخهای هدایت بران سلوک امر فرموده رمزی باین حکمت خفیه دارد و
دوزخیان از آن بلغزند و در دوزخ افتند نسئل الله تعالی ثبات القدم بالمن
والکرم و حوض کوثر و آن حوضیست بزرگ مسافه یکماهه راه آبش از
شیر سفیدتر و بویش از مشک خوشتر و پیالهایش از ستارهای آسمان بیشتر هر که

یکبار

یکبار از آن بنوشد در دوزخ باشد هرگز تشنه نخواهد شد و شفاعت درخواست
نمودن انبیا و اولیا و ملائکه و صلحا گناهان صغیره و کبیره مؤمن را اگر چه بی توبه مرده
باشند و شفاعت در آن روز پنج گونه است یکی برای زود بمقام حساب بردن
اهل عرصات که از شدت ازدحام و طول مقام به فریاد برآیند دوم برای آسانی
سوال و مناقشه در حساب سیوم برای نا افکندن خطاکاران در دوزخ
و رهانیدن از عذاب چهارم برای بیرون آوردن آنها بعد از انداختن
بدرکات نیران پنجم برای علو مراتب و رفع درجات در جنات و بهشت با
نعمتهای بیشمار و پاینده که او و خلود اهلش در وی و دوزخ دار انتقام حق
ست هر کس را بمقتضای ایمان و اعمال درینها مراتب ارتفاع خواهد بود و دوزخ
و جاوید بودن او و دوام سکانش در وی و هر دو اکنون هستند بهشت
زیر سموات سبع و دوزخ در زیر طبقات زمین است اللهم انا نسئلک
رضاک والجنة ونعوذ بک من سخطک والنار بحرمة النبی
المختار علیه وعلی آله الصلاة والسلام ما دار الادوار وسمع الامطار وتعاقب
اللیل والنهار و القدر خیره وشره اصل ششم از اصول ستهٔ ایمان
اینست که بگروی عقیده کرده شود که خدای بیچون و بیچرا آن قدر به تحریک و بیان

دال در لغت مصدر لیست بیواسطه متعدی از حد نصر و ضرب بمعنی تقدیر یعنی
اندازه کردن و حکم کردن و بمعنی مقدار و عظمت هم مسموع است و در عرف آنرا
چه خدای تعالی حکم بوقوع آن فرموده است او را قدر میگویند و در میان قضا و قدر
باجمال و تفصیل فرق است چه قضا اراده ازلیه الهیه متعلق باشیا لذاته
چنانکه تا ابد خواهد بود و قدر تقیید آنهاست حسب اقتضای قضا با زیاده
و کم در ذات و صفت یا قضا علم ازلیست بجمیع مکنونات باجمال و اجمالی
معینست که تفاصیل او را عنایت ازلیه میگویند که مبدء فیضان وجود است
[illegible]
به قدر مستلزم ایمان به قضاست باولویت و اگر مراد از قضا اتقان باشد فولاد
فعلا که مرجع امر و حکم و اعلام است چنانکه تحقیق است غباری ندارد در دو جز
دیگر هر دو بمعنی مصدر و صفت مشبه اند و اسم التفضیل مستعمل اند اعنی
نیکی و نیک و نیکوتر و بدی و بد و بدتر و در این مقام بمعنی مشبه اند که نیک و
بد و ظاهر از سیاق حدیث اینست که لفظ خیره و شره بدل باشند از قدر
بدل جزء از کل یا بدل کل از کل نظر به تقدم و تاخر ربط از عطف پس مراد
از قدر مقدر خواهد بود نه تقدیر یا ایجاد اگرچه من حیث المعنی اول اینست کما لا یخفی

علی المذهب الموقد و تفصیل ایمان به قدر اینست که بی گمان و تردد بداند که
هرچه جناب اقدس خداوند جلت عظمته در ازل خواسته و مقدر فرموده
است که شود یا نشود بی زیادت و کم همچنان خواهند شد و آنچه نیست از
خواسته او تعالی و تقدس ناشدنی و از ناخواسته او سبحانه شدن محال و ممتنع
است و آنچه از افعال حیوانات و حرکات جماد است و نبات و بودن و نابودن
جمیع ممکنات و کردارهای نیک و بد بندگان و هرچه در خیر این کردارها در دنیا
و آخرت تا بانتها میرسد الی غیر ذلک همه در ازل در علم او تعالی بوده است و پیش از ایجاد
شیء همه را نوشته و نزدیک خود نگه داشته است پس اول تا آخر واقع بر
طبق آن علم و کتاب بدون ادنی مخالفت صادر خواهد شد و مع هذا نیک و بد و
کفر و اسلام و طاعت و معصیت و اعمال اختیاری و اضطراری بندگان را
او تعالی آفریننده و مؤثر حقیقی اوست و بس و آثاری که از اسباب ظاهریه هویدا
میشوند بحقیقت او تعالی در پرده اسباب میکند مثلا آتش و غیره در سوزندگی
ندارد و سوزنده او تعالی است و بس اما عادتش چنان است تا آتش بچیزی نرسد
آن چیز نمیسوزد و اگر خواهد با آتش نمیسوزاند چون ققنس و در آتش نگه میدارد
چنانکه کنند و چون حضرت ابراهیم خلیل علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات

الملک الجلیل پس حق تعالی برای نظام عالم اگرچه قدرة کامله او را هیچ سببی در کار
نیست حسب العاده بمحض رحمة اسباب را روپوش افعال خود فرموده
است در هیچ چیزی سبب تاثیر نمیکند چه اگر در کارهای او تعالی در پرده اسباب
نمیبودند هیچ کس را افتقاری بهیچ کس و بهیچ چیز نمیبود همه کس بلا واسطه
در قضای حوائج متوجه درگاه اقدس او تعالی میشدند پس درینصورت سررشته
حاکم و محکوم و خادم و مخدوم و استاد و شاگردی و غیر اینها بهم میخورد و
نظام معاد و معاش مختل میشد و امتیاز در میان نیک و بد و مطیع و عاصی
بکلی مرتفع میگشت و اگر خواهد خلاف عادت میکند مثلا ایمان را سبب
دخول جنة کرده است و کفر را سبب دخول نار ساخته است و اگر بالغرض
خواهد کافر را از دوزخ بیرون میکند و مسلمانان را به بهشت نبرد
اما نقض راه این فرض را بند کرده است و هم چنین برنده اگرست
تیغ سبب عادیست و سیر کننده و سیراب کننده نان و آب سبب عادیند
و علی هذا القیاس و همچنین روشنی ایجاد کننده افعال عباد او ست و اختیار
اینها سبب عادیست مر ایجاد او تعالی را نه هم فعل را از افعال اختیاریه
اختیار کنند او تعالی فعل را میفرماید و اگر اختیار نکنند خلق نمیفرماید چنانکه

اگر آتش

اگر آتش بچیزی رسید او را میسوزاند و اگر نرسد نمیسوزاند پس افعال
اختیاریه بندگان هم مانند افعال اضطراریه و سایر جواهر و اعراض از
علویات و سفلیات آفریده خداست همین قدر تفاوت است که
آن اختیاریه عباد را بسبب اختیار عباد می آفریند چنانکه اعراض را بسبب وصول
نار می آفریند بخلاف سایر مخلوقات که توقفی بلکه تعلقی باختیار بنده ندارد
بر چیزی دیگر موقوف باشند یا نباشد بالجمله هرگاه اختیاریه بنده را دو جهت
است باعتبار قیام تعلق و قدرة و اراده بنده بآنکه معتبر است بکسب مسند است
به بنده و صفت عادی اوست و مدار وعد و وعید و امر و نهی همین است
و باعتبار ایجاد و خلق مسند است بحق تعالی و مخلوق اوست نه صفت کسب
او و آیه کریمه والله خلقکم و ما تعملون دلالت ظاهری برین تفصیل
دارد ما موصوله بود یا مصدریه و اعتبار اول مانع جبر و اعتبار دوم دافع قدر است
پس هر فعلی را از افعال بندگان بجناب اقدس باری نسبت کنند باعتبار
دوم و هرجا به بنده نسبت کنند باعتبار اول است تفصیل کلام و تحقیق
مقام اینکه بنده را از تمامی مخلوقات مدخلیتی در وجود افعال است و
و از انها در افعال خود و از انها در اختیار و دخلی که در اراده و اختیار است

همچنین کسب است که سبب خلق انهاست قدرت ما تاثیر بالقوه ثابت
کنیم چنانکه گوید بکنیم و هیچ منافاتی نیست در میان اینکه افعال اختیاریه
عباد مخلوق خدا اند و اینکه مختار عباد اند چنانکه از تفاصیل سابق واضح
روشن و مبرهن است و اختیار بنده نه باین معنیست که بنده هرچه خواهد کند
و هرچه نخواهد نکنند که این از بنده که دور است که قدمی در دعوی الوهیت دارد
اعاذنا الله تعالی بلکه باین معنیست که حق تعالی محض فضل بنده را توفیق داده است
که بدو از عهدهٔ بعض ما یحتاج خود و آنچه بدان مکلف شده است برود
تواند آمد در تمامی عمر با اسباب و زاد و راحله حج در سال یکماه روزه و در
شبان روزی پنج فرض نماز و با وجود تمول بعد از حولی چهل یکی از نصاب زر و
سیم میتواند داد و ازین هم غلط نباشد که چندین ما جرای اختیار عباد میکنند رد
چه منافی اختیار بنده نیست غایتش اینست که بنده افعال غیر اختیاریهم داشته
باشد و این عیبی ندارد است تا کمال الوهیت حق جل و علا هم وقت هویدا
بود و اگر مردم مراد علما نا فهمیده انکار مقال سلف صالحین و مکابره اهل سنت
مینمایند در قدرت و اختیار بنده تردد دارند و بنده را مضطر و عاجز میدانند
و بعضی وقایع بی اختیاری عباد را دلیل مدعای خود نموده در طعن اکابر دین

که بهم

که بهمه اختیار عباد متفقند زبان درازی میکنند نعوذ بالله تعالی بدانکه
توانستن کردن و ناکردن کاری را بترجیح قدرت و تخصیص یکی
را از جهر بوقوع یا نرمان اراده و ترک اعتراض را رضا و مقارنه قدرت
و اراده را بفعل بشرط تاثیر فی الوجود خلق و بشرط عدم تاثیر کسب و به
هیچ شرط اختیار گویند و نفی قدرت و نفی اراده و تحویل او را یکی
از هر دو ضد بدیگری نیز اختیار گویند چنانکه صفت مغایر علم و قدرت
با اراده را قدرت نیز گویند پس لازم نیست هرکه مختار بود خالق باشد
چنانکه لازم نیست هرچه مراد بود مرضی باشد و اختیار با کسب جمع
میشود چنانکه با خلق جمع میشود لهذا بنده مختار است و کاسب و خدا
مختار است و خالق و همچنین او تعالی خالق و مرید طاعت و معصیت
بندگان است اما راضی از طاعت و ناراضی از معصیت بنا برین حق
در کلام قدیم فرموده انه لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه
و معتزله بیچاره بتفاوت و رضا پی نبرده در گرداب حیرت افتاده اند
و جبریه سرگردان چونکه اختیار را به خلق تصور نموده انرا از
عباد نفی نموده در پی زانوی بید و لیته نموده سفواشان میکوبند ما

جرم و یا خطای نداریم قبایح که میکنند همه را نسبت بجناب منزه و بی
عیب تعالی و تقدس میدهند و خود را بالکل همه عیوب و شرارت بی عیب و
بی گناه میدانند نعوذ بالله من سوء حالاتهم و سوء مقالاتهم و عظیم
ضلالتهم و فرط جهالتهم و اگر چه بنده را اختیار نمیبود چنانکه زعم جبریه است
میبایست که تفاوت نباشد در میان حرکه کسی که دست و ابسته او را
از قله کوهی بزیر انداز نمود و حرکه کسی که بزور زانوی خود براه دود و این
دو حرکه را یکسان بینند مگر کسی که ملوس العقل باشد با وجود اینکه خلاف نص کلام
و موجب بطلان تکلیف است و اگر صرف بی ایجاد او میبود چنانکه گمان قدریه است
ز ایه کریمه خالق کل شیء منقلب میشد و شرکت حقیقی در ایجاد با خدا میشد نعوذ
بالله تعالی و نیز اگر فرض کنیم خدا نقیض مراد بنده را اراده کند اگر هر مراد بوجود
آید اجتماع النقیضین و اگر هیچ کدام نشوند باشتها مراد بنده نشود و عجز الهی
لازم آید تعالی و تقدس عما لا یلیق بکماله پس هیچ صورت نماند مگر حصول
مراد الهی و تاثیر و ایجاد او تعالی شانه و هو المطلوب تمت بالخیر م م م

سنه ١٢٣٣

شرح حدیث جبرائیل علیه السلام در عقاید اهل الاسلام تألیف
جناب نخبة الالباب پیر دستگیر و مرشد کامل عالم عارف و واصل
ذی الجناحین ضیاء الدین الشیخ خالد النقشبندی المجددی
قدس سره و نفعنی بره حضرت جناب مستغنی عن الالقاب